

## بازنمایی عقده حقارت در شخصیت قهرمان داستان

### «إمرأة عند نقطة الصفر» اثر نوال سعداوی

احمدرضا صاعدی<sup>۱</sup>، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۶

#### چکیده

رمان «امرأة عند نقطة الصفر» نوشته نوال السعداوی، روان‌پزشک و نویسنده پرکار ادبی و سیاسی مصر، روایتگر ناکامی، شکست و حقارت‌هایی است که «شخصیت» قهرمان داستان، در سطح خرد روایت و جامعه معاصر مصر، در سطح کلان روایی بدان مبتلا گشته است. بر این اساس در این نوشتار تلاش شده است تا با تکیه بر رویکرد «روان‌شناختی فرد نگر الفرد آدلر»، یکی از مهم‌ترین موتیف‌ها و درون‌مایه‌های این نظریه بنام «عقده حقارت» در پرداخت هزارتوهای «شخصیت» قهرمان داستان به روش توصیفی-تحلیلی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. از این رو و در پی پاسخ به سؤال اصلی پژوهش مبنی بر چیستی مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری «عقده حقارت» و چگونگی بازتاب آن در منش و رفتار «فردوس» قهرمان داستان، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که با در نظر گرفتن نقش دوران کودکی و روابط اجتماعی قهرمان داستان، شدت احساس حقارت وی از «به خود رهاشدگی کودک و محرومیت او از محبت و تربیت» نشأت گرفته است و این امر او را نه به سوی برتری جویی که به سمت کمتری و عدم تلاش برای «جبران» و درنهایت به خودکشی سوق داده است.

**کلیدواژه‌ها:** نوال سعداوی، امرأة عند نقطة الصفر، شخصیت، عقده حقارت، جبران

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Email: a.saedi@fgn.ui.ac.ir

## مقدمه

دانش روان‌شناسی تقریباً تا اواخر قرن نوزدهم تحت تأثیر هژمونی دو علم «فیزیک» و «زیست‌شناسی» نگاهی را که نسبت به شخصیت اتخاذ می‌کرد بر نیازهای زیستی و محرک‌های خارجی مبتنی بود. در پیکره و شالوده فکری این رویکرد شخصیت از طریق تعامل و تقابل دوسویه بین غریزه‌ها و استعدادهای درونی و فطری و عوامل محیطی و بیرونی منطبق با نظریه تحول و تکامل داروین، تعریف و تفسیر می‌شد. در اواخر قرن نوزدهم دانش روان‌شناسی متأثر از علوم «جامعه‌شناسی» و «مردم‌شناسی» تحولات گسترده‌ای را تجربه کرد. بر این اساس روان‌شناسان قرن بیستم و در رأس آن‌ها «آلفرد آدلر» برخلاف پیشینیان خود که شخصیت را محصول غرایز و استعدادهای فطری و نیز عوامل محیطی می‌دانستند، رویکرد جدیدی را نسبت به شخصیت اتخاذ کردند. در این رویکرد نوین که به نظریه «روان‌شناسی فرد نگر آدلر» معروف است، شخصیت «دستاورد و نتیجه اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند» (سیاسی، ۱۳۸۸: ۸۱). این نوشتار بر آن است تا با در نظر گرفتن نظریه «متن محور» و بر اساس رویکرد روان‌شناختی، یکی از مهم‌ترین موتیف‌های مطرح در حوزه نظریه‌های شخصیت (personality theory)، یعنی «احساس حقارت یا عقده حقارت» (Complex Inferiority) را در چارچوب نظریه «روان‌شناسی فرد نگر» (Individual psychology) آلفرد آدلر در شخصیت قهرمان داستان «امراة عند نقطة الصفر» به روش تحلیل محتوای متن در ترازوی نقد و تحلیل قرار دهد. در واقع این نوشتار در پی پاسخ به دو سؤال اساسی است: ۱- مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری عقده حقارت فردوس کدام‌اند؟ ۲- عقده حقارت در منش و رفتار فردوس چگونه خودنمایی می‌کند؟

## پیشینه تحقیق

از مهم‌ترین آثاری که به‌طور خاص به تحلیل و بررسی آثار نوال سعداوی پرداخته است می‌توان به کتاب «أنثى ضد الأنوثة: دراسة في أدب نوال السعداوي على ضوء التحليل النفسي» اشاره کرد. جورج طرابیسی در این اثر رویکردی مؤلف محور را بکار برده است و از تحلیل آثار

این نویسنده به روانشناسی شخصیت نویسنده دست یافته است. پایان‌نامه‌ای نیز در دانشگاه هدایه الله الاسلامی جاکاراتا با این عنوان «روایة امراة عند نقطة الصفر و Perempuan Berkalung Sorban لعبيده خالقي» صورت گرفته است. این پایان‌نامه بر اساس مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی تلاش کرده است از منظر ادبیات و نظریه نقد فمینیستی تأثیر و تأثر این دو نویسنده را با تکیه بر دو اثر انتخابی در ترازوی نقد قرار دهد. شاید بتوان گفت تنها اثری که از نظر عنوان به این نوشتار نزدیک است مقاله‌ای است با عنوان «بررسی عقده حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی» توسط دکتر ابوالقاسم قوام و آقای احسان قبول در مجله ادب پژوهی به چاپ رسیده است. در این مقاله موضوعاتی مانند: تکبر، حسادت، رشک جاه‌طلبی مورد بررسی قرار گرفته است و رویکردی کاملاً متفاوت نسبت به آنچه در این مقاله آمده است، دنبال شده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «عقده برتری یا عقده حقارت؟ واکاوی اشعار خاقانی بر اساس روانشناسی فرد نگر» در مجله متن پژوهی ادبی به چاپ رسیده است. همان‌گونه که از عنوان مشخص است نویسندگان در این مقاله بر اساس اشعار شاعر مورد بحث، شخصیت او را تحلیلی روان‌شناختی کرده‌اند و بر اساس روانشناسی فرد نگر آدلر موتیف‌های کلی این نظریه مانند: برداشت‌های ذهنی، علاقه اجتماعی، برتری‌جویی و سبک زندگی مورد بحث قرار داده‌اند. حال آنکه نوشتار پیش رو با دو تفاوت عمده پیش خواهد رفت؛ نخست این که از بین انواع مضمون‌ها و موتیف‌های مطرح در نظریه «روانشناسی فرد نگر» تنها عقده حقارت را مورد بحث قرار می‌دهد و دیگر این که این رویکرد بر اساس رویکرد مدرن در نقد ادبی و روان‌شناسی نو، شخصیت و مؤلف اثر مورد ارزیابی و تحلیل روان‌شناختی قرار نمی‌گیرد، که یکی از شخصیت‌های اصلی رمان، قهرمان (protagonist) داستان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

### مبانی نظری تحقیق

نظر به اهمیت شخصیت و نقش آن در فرایند تحلیل اثر ادبی و با توجه به گستردگی نظریه‌های شخصیت در حوزه روانشناسی در این نوشتار تلاش می‌شود تا در ابتدا به

منظور پرداختِ هزارتوهایِ شخصیتِ قهرمانِ داستان از منظر نظریه عقده حقارت مفاهیم کلیدی بحث مانند شخصیت، نظریه های شخصیت، روان شناسی فردنگر و عقده حقارت مورد بررسی قرار گیرد:

شخصیت، نظریه های شخصیت، روان شناسی فرد نگر و عقده حقارت در روان شناسی اصطلاح شخصیت به شیوه های متنوعی مورد بحث قرار گرفته است. ولی باین حال اغلب آن ها پذیرفته اند که واژه «شخصیت» از کلمه لاتین «Persona» به معنای ماسک نمایشی برگرفته شده است. باین حال نظریه پردازان شخصیت با یک تعریف واحد از شخصیت، موافق نیستند. و علت گستردگی نظریه های شخصیت را می توان در عدم اتفاق نظر آن ها در ماهیت وجود انسان دانست. باین حال می توان گفت «شخصیت» عبارت است از «الگویی نسبتاً پایدار صفات، گرایش ها، یا ویژگی هایی که تا اندازه ای به رفتار افراد دوام می بخشد» (فیست، ۲۰۰۲، ۱۲). مهم ترین نظریه های شخصیت را می توان در ۴ بخش خلاصه کرد: ۱- نظریه های روان پویشی؛ ۲- نظریه های یادگیری؛ ۳- نظریه های آمادگی؛ ۴- نظریه های انسان گرایی/وجودی. شایان ذکر است که هر کدام از نظریه های ذکر شده دربرگیرنده مجموعه گسترده ای از نظریه هایی هستند که در فرایند تحلیل روان شناختی شخصیت حائز اهمیت هستند. اما در این نوشتار از میان انبوه نظریه ها، اصول نظریه آدلر در مورد شخصیت مورد بحث قرار می گیرد.

آدلر نه تنها فرد را یک ارگانیزم کلی و واحد در نظر می گرفت بلکه برای تعامل وی با جامعه نیز اهمیت قائل بود (شارف، ۱۳۸۹، ۱۴۵). او نیز مانند سایر روان پزشکان مطالعات خود را روی افراد نابهنجار متمرکز کرد و سپس با استناد این اصل که «فرق نابهنجاری و بهنجاری کمی است نه کیفی» نتایج آن را بر همه افراد بهنجار و نابهنجار جامعه تعمیم داد (سیاسی، ۱۳۸۸، ۸۳). اساس نظریه او که به «روان شناسی فرد نگر» شهرت یافت در پیکره نظریه های روان پویشی (Psychodynamics) قرار می گیرد. در واقع برخلاف وجه تسمیه که به نظر دلالت بر فردیت دارد، آدلر معیار شخصیت و فرد را اجتماع و بافت اجتماعی می داند (لعییدی، ۱۹۹۰، ۱۷۰). شالوده گفتمان این نظریه

برخلاف روان‌کاوی فرویدی که بر تأثیر گذشته افراد در شکل‌گیری شخصیت تأکید دارد بیشتر بر احساس‌های حقارت، تأثیرهای اجتماعی و تلاش برای برتری بنا شده است (پروچسکا، ۱۳۸۹، ۱۱۳؛ فیست، ۸۸، ۲۰۰۲ و ساراسون، ۲۰۰۵، ۸۷). از نظر آدلر ذهنیات و باورهای انسان درباره آینده موجب شکل‌گیری و تکامل شخصیت می‌شود و به تبع بر رفتار انسان نیز تأثیر می‌گذارد. یکی از مهم‌ترین سازه‌های نظریه وی «احساس حقارت یا عقده حقارت» است.

تعبیر عقدهٔ حقارت را برای اولین بار فروید مطرح ساخت و آن را برای توضیح و بیان آن دسته از هیجانانگیزات و تأثرات بازدارنده که از احساس نقص و ناتوانی جنسی و یا ترس از آن ناشی می‌شوند به کاربرد (منوچهریان، ۱۳۷۲: ۱۰). از نظر فروید هر فردی دارای تاریخ شخصی است و خاطرات خوب و بد (اوان کودکی) به صورت تمایلات سرکوب‌شده در قسمت ناخودآگاه ذهن انباشته شده است و به شکل آزارهای روحی و نابسامانی‌های روانی جلوه‌گر می‌گردند. او ناخودآگاه را مخزن تمایلات و زده و عقده‌های روانی می‌دانست (پل شاریه، ۱۳۷۰: ۸). آدلر عقیده داشت که احساس حقارت می‌تواند بالقوه در شرایط خاص تولد و رشد هر انسانی موجود باشد و علل و عوامل بسیاری وجود دارند که مستقلاً و بدون ارتباط با غریزه جنسی، می‌توانند موجب بروز چنین احساسی در شخص شوند (Smother, 2010, 14 و منوچهریان، ۱۳۷۲: ۱۱). وجه تشابهی که می‌توان بین آدلر و فروید یافت همان تاریخ شخصی فرد است (ویلیام لاندین، ۱۹۹۶: ۲۸۷). آدلر با تأکید فروید بر اهمیت اوان کودکی موافق بود.

اصطلاح «عقدهٔ حقارت» دربرگیرندهٔ تمامی انعکاسات و نشانه‌های ظاهری شخصیت است که بروز آن‌ها در افراد نمایشگر علت‌های درونی خاص از قبیل فقدان اعتماد به نفس، احساس تقصیر و گناه، عدم اعتقاد به لیاقت و کفایت شخصی، بدبینی و یأس و سرخوردگی و نظایر آن است (منوچهریان، ۱۳۷۲: ۱۰). شرم از خویشتن، آگاهی به داشتن گونه‌ای نقص (ازلحاظ بدنی، ذهنی، اجتماعی)، احساس ناراحتی از عدم لیاقت خود، اطمینان از نبودن در "سطح بالا"، در مظان شکست بودن، همراه با اعتقاد به در معرض قضاوت، تحقیر یا تمسخر دیگران بودن، از اصطلاح عقده‌ی حقارت استنباط

می‌شوند (موکی یلی، ۱۳۷۱: ۱۲۷). به عقیده آدلر همه انسان‌ها برای بقای خود، زندگی را کاملاً وابسته به دیگران آغاز می‌کنند، و بنابراین، همه احساس حقارت یا ضعف دارند. این احساس افراد را ابتدا در کودکی و بعداً در بزرگسالی برای کسب قدرت جهت کمال یا برتری سوق می‌دهد. باینکه احساس حقارت، رشد شخصی را برانگیخته می‌کند و خوب است، اما می‌تواند به‌جای برانگیخته کردن برخی افراد، آن‌ها را ناتوان کند. این افراد به‌قدری تحت تأثیر این احساس قرار می‌گیرند که پیشرفت چندانی نمی‌کنند، و گفته می‌شود که آن‌ها عقده‌ی حقارت دارند (هر گنهان، ۲۰۰۹: ۶۹۴). احساس حقارت در صورتی که از حدی تجاوز نکند سبب پیشرفت است اما هرگاه شدت زیاد از حد پیدا کند، نتایج نامطلوبی به بار خواهد آمد. و به عقده‌ی حقارت تبدیل خواهد شد. عقده‌ی حقارت (منصور، ۱۳۶۹: ۱۶)، به سه شیوه می‌تواند در کودکی شکل گیرد: الف: در اثر حقارت جسمانی، ب: در اثر لوس کردن، ج: در اثر نادیده گرفتن.

#### شخصیت فردوس و عقده حقارت

رمان «امراة عند نقطة الصفر» داستان کودکی است به نام فردوس از خانواده ای روستایی، فقیر و تهی از مهر و محبت. او در دوران کودکی از مهر مادری و حمایت پدر بهره‌مند نمی‌شود و پس از مرگ پدر و مادر، عمویش سرپرستی او را به عهده می‌گیرد، ولی پس از ازدواج عمو، همسر او وجود فردوس را در خانه تحمل نمی‌کند و او را به ازدواج پیرمردی درمی‌آورند. فردوس به اجبار به این ازدواج تن می‌دهد، اما پس از مدتی به خاطر آزار و اذیت‌های شوهر به خانه عمو پناه می‌برد، عمو او را نمی‌پذیرد و وی ناچار به فرار از خانه شوهر می‌گردد. در پی این گریختن اتفاقاتی برای او می‌افتد که دختر پاک و معصوم به فساد تن می‌دهد و در پایان به جرم قتل حکم اعدامش صادر می‌شود ولی فردوس از درخواست عفو خودداری کرده و به استقبال مرگ می‌رود.

چنان چه گذشت آلفرد آدلر احساس کهنتری را اساس نظریه خود قرارداد و آن را انگیزه واقعی تقریباً کلیه رفتارهای غیرعادی و نابهنجاری مانند شرارت، اطاعت، استبداد، خودکامگی، بی‌اعتمادی، کمرویی رخوت و.. قلمداد کرد (منصور، ۱۳۶۹، ۲۲، ۲۳).

بر این اساس مهم‌ترین بازنمودهای احساس حقارت در شخصیت فردوس عبارت‌اند از: فداکاری مفرط، هراس اجتماعی، فرار از مشکلات و جبران.

### تواضع و فداکاری مفرط

یکی از نشانه‌های احساس حقارت تواضع بیش‌ازحد است و معمولاً این تواضع همراه با ذلت است. تجدید احساس رنج وقتی به وجود می‌آید که فرد نتواند هیجانی را که در وی به وجود آمده است بیرون بریزد، و مجبور باشد در برابر نامهربانی‌ها و بداقبالی‌ها از خود محبت نشان دهد، به‌خصوص وقتی که هیچ وسیله‌ی دیگری برای بالا بردن ارزش خویش درکف نداشته باشد. هیجانی که بدین ترتیب از بین نرود مرتباً از نو احساس می‌شود (منصور، ۱۳۶۹: ۸۷). انسان هر دیدی نسبت به خود داشته باشد دیگران هم متقابلاً همان دید را نسبت به او دارند. به‌طوری‌که اگر شخصی این فکر را در مورد خود داشته باشد که او یک انسان بی‌ارزش و اضافی است دیگران هم همین نگرش را نسبت به وی خواهند داشت. نیروی اندیشه به‌ویژه تفکر مثبت بسیار اهمیت دارد. فکر عنصری زنده و خلاق است، اگر ما ضمیر باطن خود را از امید و آرزو اشباع کنیم، نتیجه آن را به‌صورت عینی شاهد و ناظر خواهیم شد. این قبیل افکار منفی و سیاه، راه را به روی احساسات منفی می‌گشاید و در پی آن انواع امراض روانی و جسمی و حتی شکست‌ها و سرخوردگی و ناکامی‌ها را به همراه می‌آورد (مورفی، ۱۳۶۹: ۱). در حقیقت انسان زاییدهٔ تفکر خویش است. کسانی که نگرش مثبتی نسبت به خود دارند به دنیا هم نگرش مثبت دارند و از اطرافیان خود انتظار دارند که برای آن‌ها ارزش قائل شوند. این افراد احساس می‌کنند که شایستهٔ محبت، شادی و روابط رضایت‌بخش هستند. "کنث أعطیه السمکه کلها ولا آخذ لِنفسي إلا الرأس والذيل، وإذا ما طبخت أرنبا أعطيته الأرنب ولم آخذ إلا الرأس. کنث أفض من مقعدي دائماً قبل أن أشبع" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۵۴). "أول ليلة ذهب معي كانت الدنيا شتاء وبرداً، فقال لي: خذي انت السرير وسأنا أنا على الأرض". لكنتي رفضت، وذهبت وتمت على الأرض ... قلت: لا يمكن أن أنام على السرير". (همان: ۵۳).

در این چند جمله می‌بینیم که فردوس با امتناع ورزیدن از خوابیدن روی تخت و یا خوردن قسمت‌های دور ریز ماهی به دلیل عزت نفس پایش با رفتارها و فداکاری‌های بیش‌ازحد به‌طور ناخواسته به دیگران یاد می‌دهد که می‌توانند بیشترین انتظار را از وی داشته باشند و در قبال آن کمترین حق را به او ندهند و از آنجایی که در مقابل فداکاری‌ها هیچ تغییر و یا بهبودی در جایگاه و شرایط او حاصل نمی‌شود احساس رنج او تجدید و احساس حقارتش تشدید می‌شود. این روحیه فداکاری از کودکی در شخصیت فردوس دیده می‌شود: "وتتتهي الإجازة و یركب عمي الحماره وأحمل فوق رأسي "السبت" الكبير مليئا بالبيض والجبنه والقطير ومن فوقه كتبه وملابسه، وأسیر وراءه حتى محطة قطار الدلتا" (همان: ۱۹).

فردوس از دوره کودکی که وارد خانه عمو می‌شود با وجود این که سن و سال کمی دارد شروع به انجام کارهای منزل می‌کند. او با میل خود این‌گونه رفتار می‌کند و جایی از داستان نیامده است که عمویش او را مجبور به این کار می‌کند. در واقع به دلیل این که فردوس در کودکی خانواده خود را از دست داده بود و به کسی نیاز داشت که حامی او باشد و از طرفی به هر خانه‌ای که وارد می‌شد جایی برای خود در آن خانه نمی‌دید و خود را یک شخص اضافی می‌دید، قضاوت دیگران برایش بسیار مهم شده بود و همیشه ترس از طرد شدن داشت. برای همین تلاش می‌کرد که با مفید واقع شدن و جلب توجه دیگران جایگاه خود را حفظ کند؛ اما از آنجایی که تنها راه زندگی در کنار دیگران را در خدمت کردن به آن‌ها یافته و از کودکی بندگی بی‌حد و حصر را یاد گرفته بود و برای بالا بردن ارزش خود چیزی جز این در دست نداشت همچون خدمتکاری کم‌توقع رفتار می‌کرد. "أعود من المدرسة إلى البيت لأكنسه و أمسحه و أغسل ملابس عمي وأرتب سريره وكتبه. واشترى لي عمي مكواة حديدية ثقيلة أسختها على وابور الجاز و أكوي له قفطانه و عمامته. وقبل غروب الشمس بقليل يعود عمي من الأزهر فأحضر له عشاءه" (همان: ۲۵). "كنت أذهب إلى المدرسة وأعود لأكنس البيت وأمسحه وأغسل الصحون والملابس. زوجة عمي كانت تطبخ فقط" (همان: ۲۸). "و انتقلت من بيت عمي إلى بيت الشيخ محمود، وأصبح لي سرير مريح بدلا من الكنبه الخشبية، سرير ما كنت أتمد فوقه لأستريح من عناء المطبخ والغسل وتنظيف البيت الكبير والأثاث الكثير" (همان: ۴۸). "وكان ليومي شقة من حجرتين صغيرتين في حارة تطل على سوق السمك،



أَكْسُهُمَا و أَمْسُحُهُمَا، و أَشْتَرِي مِنَ السُّوقِ السَّمَكَ أَوْ أَشْتَرِي أَرْنَبًا أَوْ لَحْمًا و أَطْبِخُ لَهُ طَعَامَهُ" (همان: ۵۳).

در کم توقعی فردوس همین بس که او حتی وقتی که بدن خود را در اختیار مردها قرار می‌داد از آن‌ها پولی دریافت نمی‌کرد. و تنها بازیچه‌ای در دست زنی به نام شریفه بود که از طریق او کاسبی می‌کرد. "و قالت لي شريفه: بيومي وأتباع بيومي لم يعرفوا قيمتك لأنك لم تعرفي قيمة نفسك. الرجل يا فردوس لا يعرف قيمة المرأة ولكن المرأة هي التي تُحدد قيمتها... تساءلت في دهشة: وهل لي قيمة يا شريفه؟!... قالت: لا يمكن أن يلمسك أحد دون أن يدفع ضعف ما يدفعه لي. قلت: ولكني لا أستطيع أن أطلب من الرجل شيئاً. قالت: لا تطلي شيئاً، ليس هذا هو شأنك... إنه شأننا أنا" (همان: ۵۹-۶۰).

کیفیت روابط در کودکی بر عزت نفس تأثیر اساسی دارد، در این زمان است که بذره‌های عزت نفس کاشته می‌شود (شیهان، ۱۳۸۳: ۱۲). به طوری که فردوس خود وقتی درباره شبی صحبت می‌کند که بیومی از او خواست روی تخت بخوابد و او قبول نکرد، به خاطرات دوران کودکی اش اشاره می‌کند که تاکنون کسی او را به خود ترجیح نداده است. "لم يحدث في حياتي من قبل أن فضّلني أحدٌ على نفسه، أبي كان يأخذ لنفسه قاعة الفرن في الشتاء ويتركني في القاعة الباردة، وعمّي كان يأخذ السرير ويتركني فوق الكنبه الخشبية" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۵۳).

تصور می‌شود که مادر یا جانشین مادر از لحاظ شکل‌گیری عزت نفس نقش محوری ایفا می‌کند، اگر رابطه‌ی مادر و فرزند سالم باشد یعنی کودک احساس کند که مادرش قادر است به احساسات و نیازهای او به سرعت و به طور مؤثر واکنش نشان دهد و آن‌ها را درک کند کودک خواهد توانست، در مورد خود و توانایی برقراری روابط شخصی صمیمی در بزرگسالی، احساس مثبت داشته باشد. شکست در ایجاد دل‌بستگی عاطفی به مادر می‌تواند به اضطراب دائمی ناشی از بی‌توجهی یا طرد منجر شود (شیهان، ۱۳۸۳: ۱۲). ولی متأسفانه مادر فردوس از نظر عاطفی هیچ رابطه‌ای با فرزند نداشت، فردوس بارها از مادرش ابراز نارضایتی می‌کند، برای مثال می‌گوید: "عرفت أنّها أمي. كيف عرفت لأدري. ورحفت إليها لتدفعني في صدرها. لم تكن أمي في الشئ تاء تدفعني. كانت تُدنيء أبي" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۲۱).

رشد عزت نفس در فرد به نگرش‌ها، عقاید و رفتار والدین همراه با تجربه کودکان از تسلط بر محیط بستگی دارد (ای. جانگسما، ۱۳۸۲: ۲۳). عزت نفس حاصل دوست داشتن و دوست داشته شدن و نیز داشتن احساس تعلق است.

### فرار از مشکلات

قدرت اراده اساس و پایه هر اخلاق بزرگ و عالی است، و هر جا اراده قوی باشد، آنجا نشاط و زندگانی وجود دارد: و هر جا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکم فرماست، (پل شاریه، ۱۳۷۰: ۹۰). فردوس در هر موقعیت سختی که قرار می‌گرفت چاره را در فرار می‌یافت. هرچند که شاید هر کس دیگری بجای او بود همانند وی رفتار می‌کرد، ولی می‌توان انتظار دیگری نیز از او داشت و آن، ماندن، مقاومت و مبارزه است. او به محض این‌که تصمیم عمویش را درباره ازدواج وی می‌شنود از خانه فرار می‌کند و یا بهتر است بگوییم از روبرو شدن با این مشکل می‌گریزد. "وَضَعْتُ قَمِيصَ نَوْمِي وَشَهَادَتِي الثَّانَوِيَّةَ وَشَهَادَةَ تَقْوِي فِي حَقِّي الصَّغِيرَةِ. كَانَتْ زَوْجَةً عَمِّي فِي الْمَطْبَخِ تَطْبُخُ، وَسَعْدِيَةُ الْخَادِمَةُ فِي حُجْرَةِ الْأَوْلَادِ تُطْعِمُهُمْ. فَتَحْتُ بَابَ الشُّقَّةِ ثُمَّ أَغْلَقْتُهُ بِمَدْوٍ شَدِيدٍ وَخَرَجْتُ إِلَى الشَّارِعِ" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۴۴). و پس از ازدواج هنگامی که شرایط خانه شوهر را نابسامان می‌بیند دوباره به فکر ترک مکان می‌افتد "فَتَرَكْتُ بَيْتَهُ، وَلَمْ أَذْهَبْ إِلَى بَيْتِ عَمِّي" (همان: ۵۱).

نکته جالب توجه این است که فردوس در موقعیت‌های متعدد و مختلف عکس‌العمل واحدی دارد و انتقال او از هر موقعیت به موقعیت دیگر همیشه با فرار همراه است. او از خانه عمو، شوهر، بیومی، شریفه، اداره و حتی از خانه خود فرار می‌کند. "خَرَجْتُ مِنَ بَيْتِ بِيَوْمِي إِلَى الشَّارِعِ أَحْرِي. أَصْبَحَ الشَّارِعُ هُوَ الْمَكَانُ الْأَمْنُ الَّذِي أَحْرِي إِلَيْهِ، وَأَلْقِي فِيهِ بِكُلِّ نَفْسِي. كُنْتُ أَحْرِي وَمِنْ حِينٍ إِلَى حِينٍ أَنْظُرُ خَلْفِي فَإِذَا لَمْ أَرُ وَجْهَ بِيَوْمِي انْطَلَقْتُ أَحْرِي" (همان: ۵۶ و نیز ۵۶، ۶۶، ۸۹، ۹۹).

فکر ترک مکان از کودکی در فردوس وجود دارد، چنان‌که اولین تمایل او به فرار از خانه وقتی خود را نشان می‌دهد که از عمویش می‌خواهد او را با خود به مصر ببرد، درواقع هدف اصلی او از این درخواست ترک موقعیت و اطرافیانش است. "حِينَ يَرْكَبُ

عَمِّي الْقَطَارَ وَيَسْلَمُ عَلَيَّ أَبْكِي وَأَقُولُ لَهُ خُذْنِي مَعَكَ إِلَى مِصْرَ... أَبْكِي وَأَمْسِكْ بِيَدِ عَمِّي وَالْقَطَارُ  
يَتَحَرَّكُ لَكِنَّهُ يَشُدُّ يَدَهُ مِنْ يَدَيَّ بِكُلِّ قُوَّةٍ فَأَقْعُ عَلَيَّ وَجْهِي فَوْقَ الْأَرْضِ" (همان: ۱۹).

می‌دانیم که هر فردی رفتار مخصوص به خود را دارد، و وقتی عملی را انجام می‌دهد، برای توجیه عمل خویش دلایلی دارد، باوجوداین، به نظر فروید، این دلایل همیشه حقایق و علل باطنی اعمال ما را روشن نمی‌سازند، مسلماً ما به رفتار خویش آگاهی داریم، اما این آگاهی همیشه با شناسایی و معرفت همراه نیست. برای مثال من از پرخاشگری و خصومت خود نسبت به فلان دوست باخبرم، اما دلایل عمیق این امر را نمی‌دانم (پل شاریه، ۱۳۷۰: ۱۸). به دنبال بحث از دلیل اصلی فرارهای فردوس دوباره صحبت از مشکل اساسی او می‌شود و آن پایین بودن عزت نفسش است. کسانی که عزت نفس بالایی دارند توانایی تبدیل مشکلات به مبارزه‌جویی‌ها را دارند. علاوه بر پایین بودن عزت نفس و ضعف اراده، دلیل دیگری که برای ناتوانی مقابله با مشکلات و فرار از آنها می‌توان مطرح کرد عدم وجود ابتکار و خلاقیت است.

فردوس به‌جای فرار از خانه عمو برای ازدواج نکردن با مردی که به او علاقه ندارد، حداقل کاری که می‌توانست انجام دهد این بود که با عمویش صحبت کند و با او مخالفت کند حتی اگر فایده‌ای نداشته باشد. ولی او یک کلمه در این مورد حرف نمی‌زند و بدون هیچ مقاومتی بلافاصله پس از این که موضوع ازدواج را فهمید پا به فرار می‌گذارد. شاید دلیل این تصمیم را باید در این مسئله دید که او خود را پیشاپیش در این مبارزه و مقاومت مغلوب می‌دید و هرگونه مقاومتی را از قبل درهم شکسته و بی‌فایده می‌دانست و این همان خصلت افراد دارای احساس کهنتری است که به دلیل کمبود جرئت و اعتماد به نفس، خود را در مظان شکست می‌بینند.

### احساس کهنتری و جبران (Compensation)

آدلر اعتقاد داشت که احساس حقارت منبع تمامی تکاپو {ها}ی انسان و نیروی محرکه‌ای است که کل رفتار را برمی‌انگیزاند. تمام پیشرفت، نمو، و رشد فرد ناشی از تلاشی است که به منظور جبران حقارت خویش انجام می‌دهد- خواه این حقارت

واقعی باشد، خواه زاییده خیال (شولتز، ۱۹۹۰: ۱۴۳-۱۴۴). براین اساس جبران تلاشی ناخودآگاه است که یک فرد برای چیرگی و غلبه بر نقص (خیالی، واقعی، جسمی، مادی، روحی و...) و یا احساس آن بکار می‌گیرد (فیصل، ۲۰۰۰، ۸۵). در واقع جبران‌های احساس کهنتری را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: الف: جبران پیروز شونده یا قهرمانی؛ نیز تعبیر شده است، ب: جبران حمایت‌کننده یا کتمانی، ج: جبران تسلی‌بخش.

### جبران پیروز شونده یا قهرمانی

نگرشی که فرد نسبت به نقایص خود اتخاذ می‌کند، بسیار بااهمیت است. ممکن است فردی با برقراری سازگاری‌های بسیار مطلوب به جبران پردازد، یا اینکه با اتخاذ تدابیر ظفره‌آمیز با آن برخورد کند. باین حال گاهی اوقات احساس حقارت می‌تواند موجب فعالیت‌های مطلوب‌تری شود (لاندین، ۱۹۲۰: ۲۸۴؛ یم، ۲۰۰۹، ۱۳۱). وقتی انسان تلاش می‌کند تا با توجه به استعدادهای خود و با روش‌های صحیح و مطلوب بر ضعف خود غلبه کند، دست به جبران پیروز شونده زده است که از آن به «جبران مستقیم» (عبدالمنعم، ۱۹۷۵، ۱۵۲) نیز یاد می‌کنند. اصولاً جبران احساس کهنتری در راه اعتلای ارزش شخصی در زمینه‌ای به جز زمینه‌ی متأثر از احساس کهنتری، تعقیب می‌شود، تا بتواند آن احساس را به تعادل درآورد (موکی یلی، ۱۳۷۱: ۸۸). چنان‌که فرد دارای ضعف جسمانی از لحاظ معنوی خود را نیرومند می‌سازد، کسی که از لحاظ ذهنی احساس کهنتری پیدا کرده است به پرورش نیروی بدنی یا یکی از استعدادهای هنری خود می‌پردازد.

فردوس که به دلیل خانواده‌ی نابسامانش از نظر اجتماعی احساس ضعف می‌کند با درس خواندن و تلاش برای ساختن آینده‌ای درخشان سعی می‌کرد کهنتری خود را جبران کند. "لم یکن فی طفولتی أو حیاتی الماضيّة ما أحکبه، وأصبح المستقبلُ هو الشّيء الوحیدُ الَّذي أستطيعُ أن أحکي عنه، أحياناً أتخيلُ أنني سأكونُ في المستقبلِ طبيبةً، أو مهندسةً أو مُحاميةً أو قاضيةً" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۲۹). فردوس از زندگی گذشته خود ناراضی است و لیدر صدد است تا گذشته نامیمون خود را با امید به آینده‌ای بهتر به عنوان مهندس، دکتر و یا قاضی جبران کند.

فردی که کهتری جسمی دارد با پرورش دادن توانمندی‌هایی در قسمت‌های دیگر بدن می‌تواند با ضعفی که در یک قسمت بدن خود دارد، سازگار شود. برای مثال، فرد نابینا می‌تواند مهارت‌های شنوایی بسیار حساسی را پرورش دهد. راه دیگری برای سازگار شدن با یک ضعف جبران مفرط است، که تبدیل کردن ضعف به نیرومندی است (هرگنهان، ۲۰۰۹: ۶۹۴). در این حالت فرد تنها به جبران ضعف خود رضایت نمی‌دهد، بلکه تلاش می‌کند به برتری برسد که گاه این خود به یک مشکل روانی تبدیل می‌شود که از آن با عنوان عقده برتری یاد می‌کنند.

"كنتُ أبحثُ عن شيءٍ بملأني بالزَّهْوِ، شيءٍ يجعلني أرفعُ رأسي فوقَ رؤوسِ جميعِ النَّاسِ وَعَلَى الْأَحْصَى الْمَلُوكِ وَالْأَمْرَاءِ وَالْحُكَّامِ" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۱۰۵). و "ذاتِ يَوْمٍ خَرَجْتُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ فِي مَظَاهِرَةٍ كَبِيرَةٍ ضِدَّ الْحُكُومَةِ فَإِذَا بِي مَحْمُولَةٌ عَلَى أَكْتافِ الْبَنَاتِ أَهْتَفْتُ بِسُقُوطِ الْحُكُومَةِ. وَعَدْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مَبْحُوحَةً الصَّوْتِ مَنكُوشَةَ الشَّعْرِ مُتَمَرِّقَةً الْمَلَابِسِ لَكَيْتِي قَضَيْتُ اللَّيْلَ وَ قَدْ تَحَيَّلْتُ نَفْسِي زَعِيمَةً كَبِيرَةً أَوْ رَئِيسَةً دَوْلَةٍ. كُنْتُ أَعْرِفُ أَنَّ النَّسَاءَ لَا يَصْبِغْنَ رُؤُوسَهُنَّ لِلدُّوَلِ، لَكَيْتِي كُنْتُ أَحْسَنُ أَنْتِي لَسْتُ كَالنِّسَاءِ وَلَسْتُ كَالْبَنَاتِ، فَالْبَنَاتُ مِنْ حَوَالِي كُلِّهِنَّ يَتَحَدَّثْنَ عَنِ الْحُبِّ وَأَنَا لَا أَتَحَدَّثُ عَنِ الْحُبِّ. وَالْبَنَاتُ كُلُّهُنَّ يَتَحَدَّثْنَ عَنِ الرَّجُلِ وَأَنَا لَا أَتَحَدَّثُ عَنِ الرَّجُلِ. مَا يَشْغَلُ الْبَنَاتِ لَمْ يَكُنْ يَشْغَلُنِي، وَمَا يَهْمُ الْبَنَاتِ لَمْ يَكُنْ يَهْمُنِي" (همان: ۲۹).

فردوس که در برهه‌ای از زندگی خود به فساد کشیده شده بود در سراسر داستان به شکل پوشیده‌ای ناخشنودی قلبی خود را از این سبک زندگی ابراز می‌کند. او که ذاتاً دوستدار کرامت و شرافت انسانی است از این‌که اطرافیان او را انسان شریفی نبینند بسیار ناراحت می‌شود. به طوری که درجایی از داستان می‌گوید: "أنتي وأنا مُومِسُنْ كُنْتُ قَدْ أَهَنْتُ أَكْثَرَ مِنَ اللَّأَزْمِ، فَلَمْ يَعُدْ هُنَاكَ مَا يُهَيِّنُنِي أَكْثَرَ" (همان: ۹۰). او از فاحشه بودن خود رنج می‌برد و از اینکه دیگران او را محترم نشمارند احساس کهتری داشت. "قال: أنتَ غيرُ مُحْتَرَمَةٍ. قَبْلَ أَنْ تَصَلَ كَلِمَةُ "غَيْرُ مُحْتَرَمَةٍ" إِلَى أذُنِي رَفَعْتُ يَدَيَّ الْاِثْنَتَيْنِ بِسُرْعَةٍ وَأَخْفَيْتُ أذُنِي، لَكِنَّ الْكَلِمَةَ كَانَتْ قَدْ نَفَذَتْ كَالسَّهْمِ إِلَى رَأْسِي. .." (همان: ۷۶).

به این دلیل با احساس کهتری خود مبارزه می‌کند و سعی بر آن دارد که خود را به دیگران زنی محترم و ارزشمند معرفی کند. "لم يكن ثمنٌ جسدي بحسباً لا يزيدُ عن علاوةٍ أو وجبةٍ عشاءٍ أو نُزهةٍ بالسيارةِ على كورنيسِ التَّيْلِ، أو مُجَرَّدِ إِرْضَاءِ الْمُدِيرِ أَوْ بَحْتَبِ غَضَبِ الرَّئِيسِ... كُنْتُ أَرْفُضُ

مُجَرَّدَ دَعْوَةِ الْعَدَاءِ أَوْ التَّنَزُّهِ بِالسِّيَارَةِ عَلَى كورنیش التَّيْلِ... فِي كُلِّ مَرَّةٍ يَعْرُضُ عَلَيَّ أَحَدُ الْمَدِيرِينَ دَعْوَتَهُ أَقُولُ لَهُ يَهْدُوءُ: "لَسْتُ أَشْرَفَ مِنْ زَمِيلَاتِي وَلَكِنْ تَمَنِّي مُرْتَفِعٌ عَنْهُنَّ"... لَمْ أَحْرَصْ كَثِيرًا عَلَى إِرْضَاءِ أَحَدٍ مِنَ الْمُوظَّفِينَ الْكِبَارِ، فَأَصْبَحَ الْمُوظَّفُونَ الْكِبَارُ يَتَنَافَسُونَ عَلَى إِرْضَائِي، وَانْتَشَرَتْ إِشَاعَةٌ فِي الشَّرْكَةِ بِأَنَّيَ مُوظَّفَةٌ شَرِيفَةٌ بَلْ أَشْرَفُ الْمُوظَّفَاتِ، وَأَنْ أَحَدًا مِنَ الرِّجَالِ لَمْ يَنْجَحْ فِي كَسْرِ كِبْرِيَائِي، وَأَنْ أَكْبَرَ مُوظَّفِي عَجَزَ عَنِّي أَنْ يَجْعَلَ رَأْسِي يَنْحِنِي أَوْ عَيْنِي تُطْرُقُ" (همان: ۸۱). او در واقع در تلاش است تا از طریق مکانیزم جبران احساس کهنتری خود را جبران کند. بنابراین ارزش بدن و جسم خود را در مقایسه با دیگر همکارانش به ناچیز نمی فروشد و با رفتارش کاری می کند تا مدیران و کارمندان صاحب منصب و مقام برای دستیابی به جسم او با یکدیگر رقابت کنند و او این رقابت را دلیلیب عزت نفس و ارزشمندی خود می داند. در واقع او در صدد جبران شکست روحی و دنیای آشفته درون خود است.

### جبران حمایت کننده یا کتمانی

وقتی فردی که از کهنتری رنج می برد نمی تواند با کهنتری خود به مبارزه برخیزد و بر آن چیره شود و یا در خود استعدادهایی را گسترش دهد که آن کهنتری را جبران کند، سعی می کند با کتمان کردن کهنتری خود یا با پیش دستی در حمله کردن، اطرافیان خود را نسبت به نظری که درباره وی دارند فریب دهد. این کتمان اسلحه شخص ضعیف است (منصور، ۱۳۶۹: ۲۷).

"كَانَتْ مَسَاحِقِي ثَمِينَةً جَيِّدَةً التَّوَعُّ، كَمَسَاحِقِ النَّسَاءِ الشَّرِيفَاتِ مِنَ الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا، وَشَعْرِي مُصَفَّفٌ عِنْدَ حَالَتِي مُتَخَصِّصٍ فِي شَعْرِ نِسَاءِ الْعَائِلَاتِ، وَشَفْتَائِي صَبَغْتَا بِلَوْنٍ طَبِيعِي شَرِيفٍ لَا يَكْشِفُ عَنِ الْخِلَاعَةِ وَلَا يَخْفِيهَا فِي الْوَقْتِ نَفْسِهِ. وَعَيْنَايَ رَسَمْنَا بِخَطُوطٍ مُتَقَنَةٍ فِيهَا نِدَاءٌ وَفِيهَا رَفْضٌ. كَرُوحَةَ أَيِّ مُوظَّفٍ كَبِيرٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا. لَمْ أَكُنْ أَنْتَمِي إِلَى الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا إِلَّا بِمَسَاحِقِي وَشَعْرِي وَحَذَائِي الثَّمِينِ" (السعداوي، ۲۰۰۳: ۱۶). فردوس در ابتدا سعی در مبارزه با کهنتری خود داشت. او که همیشه از فقدان خانواده متعادل و یا بهتر است بگوییم خانواده ایدئال رنج می برد سعی در آن داشت که با درس خواندن و تلاش موقعیت اجتماعی خود را عوض کند، به طوری که همیشه در مدرسه از شاگردان ممتاز محسوب می شد. ولی پس از آن که در راه رسیدن به آرزوهایش با شکست مواجه شد، از طریق نوع پوشش و آرایش خود درصدد آن بود

که خود را به طبقه بالای جامعه نسبت دهد. او خود را همانند زنان اشراف زاده و ثروتمند آرایش می‌کند تا خود را به طبقه آنان منسوب کند. در حالی که در واقعیت چنین نیست او با این کار در صدد است تا واقعیت و اندوه درون خود را از طریق مکانیزم جبران حمایت‌کننده کتمان کند و خود را در پس نقابی دیگر مخفی نگه دارد.

### جبران تسلی بخش

این جبران دارای انواع متعددی است: پررنگ‌ترین نوع آن جبران‌های اشتقاقی یا خیالی است. انسان در زندگی رؤیایی و خیالی آن اقتدار و توانایی را می‌خواهد که در زندگی واقعی نمی‌تواند به آن دست یابد. در این حالت به جای این که یأس و گریز بر فرد غلبه کند به کامجویی‌هایی روی می‌آورد که فکر مشکلات را موقتاً از ذهن وی می‌رانند و به او لذت‌هایی می‌دهند که در یک فعالیت متداول و سازش یافته نصیب وی نمی‌گردند (منصور، ۱۳۶۹: ۶۴). فردوس که تشنه‌ی مهر مادری است اما هیچ‌گاه این محبت را از جانب مادر دریافت نکرده است در خیال‌پردازی خود مادر نامهربانش را که هیچ رابطه‌ی عاطفی با او ندارد نفی می‌کند و با وجود مادر حقیقی (که در واقع همان مادر خیالی است) و با وجود عشق او به خود تلاش می‌کند دردش را تسکین دهد. "اکنث واحدهً أخرى غیر التي ولدتها أمي، أم أن أمي ولدتني حقاً و أنا تغیرت، أو هي التي تغیرت و أصبحت امرأةً أخرى تشبه أمي لکنها لیست أمي؟ کنث أحاول أن أدکر شکل أمي الحقیقی كما رأيتها لأول مرة في حیاتی. عینان بالذات أدکرهما. لأعرف لؤمهما ولا أعرف شکلهما. عینان بالذات أرفقهما أوهما ترقبانی. عینان وإن احتفتی عنهما تریانی و تبعانی، فإذا تعثرت وأنا أتعلّم المشی أمسکتانی" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۲۰).

طفل بیش از هرکس نیاز دارد که از محبت بی‌پیرایه‌ی مادر استفاده کند و تمام هم و مراقبت او را در خود مبدول ببیند. اتکای کودک به مادر نفس او را سرشار می‌کند و سراسر وجود او را سیراب می‌سازد (قائمی، ۱۳۶۶: ۷۸). "ظللت مفتوحة العینین أحملي في الظلام. صوّر بعيدة غارقة في الظلمة تظهر شياً فشیماً، وأری "محمدین" راقداً في "الخص" فوق القش، أستعيد رائحة القش في أنفي، وأستعيد ألمس أصابعه فوق جسدي" (السعداوی، ۲۰۰۳: ۳۰). فردوس

که از زندگی تلخ و بی مهری‌های اطرافیانش احساس کمبود می‌کرد، گاه با خیال‌هایش لحظاتی از زندگی حقیقی فاصله می‌گرفت و با تصور دوست و هم‌بازی کودکی‌اش که او را بسیار دوست داشت تلاش می‌کرد لحظاتی کامجویی کند و مشکلات زندگی را فراموش کند. فردوس در نتیجه محرومیت‌های و آسیب‌های برجای‌مانده از دوران کودکی که از جمله آن حضور گرم و آرام‌بخش مادر است، اکنون و در خواب به دنبال تصویرسازی و جبران لذت و ارزشی است که او در زندگی واقعی از آن بهره‌ای نبرده است. شدت محرومیت وی از محبت و حضور گرم خانواده و به‌خصوص مادر تا بدان حد ترسیم‌شده است که او حتی در رؤیایپردازی و خواب رؤیا گونه خود ناتوان از تصویرسازی مادر است، مادری که هیچ وقت چنان‌که باید تجربه و لمس نشده است. و به همین علت به جای مادر غیرقابل‌دسترس، در خواب تصویر یکی از دوستان گذشته خود را جایگزین حضور گرم مادر می‌کند تا تسلی‌بخش دردهای دیروز و اکنون او باشد.

### نتیجه‌گیری

انسان هم از نظر زیستی و هم از نظر روان‌شناسی موجودی است که احساس حقارت را به ارث می‌برد بر این اساس نوال سعداوی به‌عنوان یک پزشک نویسنده وادیب معاصر سعی کرده است در رمان خود یکی از مهم‌ترین پدیده‌های روحی روانی «شخصیت» را که همان احساس‌های حقارت است در شخصیت فردوس به تصویر بکشد. مهم‌ترین دلیلی که بر احساس کهنتری فردوس خودنمایی می‌کند نادیده گرفته شدن او در دوران کودکی است. یا به تعبیری ناشی از به خود رهاشدگی کودک و محرومیت از محبت در دوران کودکی است؛ این مرحله در تعیین رفتارها و منش دوره بزرگ‌سالی نقش قاطع و مؤثری دارد. او که از نظر عاطفی در محیطی نامناسب رشد کرده و هیچ‌گاه نیازهای اولیه‌اش مانند محبت و امنیت محقق نشده است اکنون دچار احساس‌های حقارت شده است. باز نمود این احساسات در قالب: تجدید احساس رنج یا فداکاری مفرط، هراس اجتماعی، ناسازگاری و طغیان و فرار در شخصیت وی خودنمایی می‌کند و سرانجام



این احساسات، آن‌گونه که در روان‌شناسی فرد نگر آدلر مطرح شد، یا سبب پیشرفت است و ترقی و یا سقوط و ویرانی یعنی مرگ. و سرانجام دیده شد که شخصیت فردوس در تعامل با کاستی‌های روحی و روانی خود و در نتیجه ناکامی‌های پی‌درپی، احساس‌های حقارت وی تبدیل به «عقده حقارت» شد و در نتیجه این احساس‌های حقارت بر «سبک زندگی» وی اثرگذار شد و سرنوشت وی را به سمت نیستی و مرگ جهت داد. از طرف دیگر فردوس را می‌توان استعاره‌ای گرفت برای کشور مصر، کشوری که پیوسته دستخوش ناملایمات روزگار و استبداد و بی‌مهری حکم‌فرمایان گردیده است و همواره سرنوشتی نامیمون و به‌سوی نیستی و مرگ را تجربه کرده است. بررسی زندگی فردوس به ما نشان داد که مسئولیت مادر و پدر (حاکمان) یا به‌طور کلی خانواده (جامعه) مهم‌تر و عظیم‌تر از آن چیزی است که معمولاً تصور می‌شود؛ و تک‌تک رفتارهای خانواده در بنیان عقلی، عاطفی و اخلاقی فرد اثر می‌گذارند.

## منابع و مآخذ

- ای. جانگسما، آرتور و دیگران (۱۳۸۲ش)، روان‌درمانگری کودک و نوجوان؛ ترجمه علی صاحبی و دیگران، مشهد: به نشر.
- پروچسکا، جیمز او. جان سی. نورگراس (۱۳۸۹ش). نظریه‌های روان‌درمانی؛ ترجمه یحیی سدمحمدی، تهران، رشد.
- پل شاریه، ژان (۱۳۷۰ش)، فروید، ناخودآگاه و روانکاوی؛ ترجمه سید علی محدث، تهران: نکته.
- ساراسون، اروین جی؛ باربارا آر. ساراسون (۲۰۰۵م)، روانشناسی مرضی. ترجمه بهمن نجاریان و همکاران، انتشارات رشد، تهران.
- السعداوی، نوال (۲۰۰۳م)، امراة عند نقطة الصفر؛ بیروت: دار الآداب.
- سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۸۸ش)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی؛ تهران: دانشگاه تهران.
- شارف، ریچارد اس (۱۳۸۹ش)، نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران، موسسه فرهنگی رسا.
- شولتز، دوان (۱۹۹۰م)، نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه یوسف کریمی و دیگران، تهران: ارسباران.
- شیهان، ایلین. (۱۳۸۳ش)، عزت نفس؛ ترجمه مهدی گنجی، تهران: ویرایش.

- عبدالمنعم، حفنی (۱۹۷۵م)، موسوعه علم النفس والتحليل النفسی، ج ۱، القاہرہ، مطبعہ مدبولی.
- فیست، جس و جی فست، گریگوری (۲۰۰۲م)، نظریہ‌های شخصیت؛ ترجمہ یحیی سید محمدی، چاپ ہفتم، تہران، نشر روان.
- فیصل، عباس (۲۰۰۰م)، التحليل النفسی والاتجاهات الفرویدیہ، ط ۱، بیروت، دارالفکر العربی.
- قائمی، علی (۱۳۶۶ش)، کودک و خانوادہ نابسامان؛ تہران: انجمن اولیاء و مربیان جمہوری اسلامی ایران.
- لعبیدی، ناظم ہاشم (۱۹۹۰م)، علم النفس الشخصیہ، بغداد، مطابع التعلیم العالی.
- منوچہریان، پرویز (۱۳۷۲ش)، عقدہ حقارت؛ تہران: گوتنبرگ.
- منصور، محمود (۱۳۶۹ش)، احساس کھتری؛ تہران: دانشگاه تہران.
- موکی یلی، روژہ (۱۳۷۱ش)، عقدہ‌های روانی؛ ترجمہ محمدرضا شجاع رضوی، تہران: آستان قدس رضوی.
- ویلیام لاندین، رابرت (۱۹۹۶م)، نظریہ‌ها و نظام‌های روان‌شناسی؛ ترجمہ یحیی سید محمدی، تہران: ویرایش.
- ہرگنہان، بی.آر (۲۰۰۹م)، تاریخ روان‌شناسی؛ ترجمہ یحیی سید محمدی، تہران: ارسباران.
- یم، الآن (۲۰۰۹)، نظریات الشخصیہ، ترجمہ علاء الدین کفافی و آخرون، الاردن، دارالفکر.
- Smothers, Melissa.K.(2010). Adler, Alfered. Encyclopedia of Psychology and Religion. New York:Springer

## تجليات عقدة النقص في شخصية بطلانة روائية إمراة عند نقطة الصفر

احمد رضا صاعدي<sup>1</sup>

### الملخص

رواية «إمراة عند نقطة الصفر» لنوال السعداوي، الطيبية المصرية والكاتبة والناقدة المنتجة في السياسة والأدب وعلم النفس، في الواقع هي حكاية عن الفشل، والخيبة، وعقد النقص التي تعاني منها شخصية بطلانة هذه الرواية على المستوى الواقعي للرواية، والمجتمع المصري على المستوى الاستعاري للرواية. هذا و يتناول البحث الحالي على أساس المنهج الوصفي-التحليلي، دراسة فكرة من أهم افكار نظرية علم النفس الفردي، يعني نظرية «عقدة النقص»، وطريقة ظهورها في متاهات الشخصية البطلانة. وأخيرا، ولأجل الحصول على إجابة على سؤال البحث الرئيسي: ماهية الاسباب المؤثرة في تكوين عقدة النقص، وكيفية إنعكاسها، وتجلياتها في تصرفات «فردوس» البطلانة توصل البحث إلى أن شدة عقدة النقص في شخصية فردوس البطلانة، علما و اعترافا بدور ايام الطفولة و العلاقة الاجتماعية للبطلانة، تعود إلى المحر العاطفي وحرمانها من المحبة والتربية منذ صغر سنها؛ هذا دون أن يؤدي بها الى الاستعلاء و التمييز، بل جعلها تتجه نحو الدونية ولا التعويض، بحيث نراها انها فشلت في واقع حياتها المر واتجهت نحو العدمية و الخلاء بحيث أودت بحياتها نهائيا.

**الكلمات الرئيسية:** نوال السعداوي، إمراة عند نقطة الصفر، الشخصية، عقده النقص، التعويض

1- استاذ مساعد في اللغة العربية وآدابها بجامعة اصفهان